

نقدنو . بر حواشی ناصر خسرو

بقلم آقای مسرور

(۳)

تصحیح و تذکر - در شماره (۴) اغلاط ذیل واقع شده بود در قفیه (۷) این کیست که گفتی تو نامهایش - صحیح نامهایش و نیز در همان سطر (باسیا) با سما صحیح است .

در قفیه (۳۸) صحیح شعرچنین است - نگرفت آرام جز بداد و ناستاد .

در شماره (۵) بوزة تو غلط و بوزة ت صحیح است

در شماره (۵) راجع شعر - در ارزوی مرکب خمیده چون خنائی (که در

تعلیقات (خم و بانحنائی) تصحیح شده بود این شعر که شاهد ما و صریحا معنی چوب قریوس زین میدهد افتاده بود -

ای بوده بسی چو اسب نوزین
امروز کهن شده خنائی .

صفحه ۲۹۶ سطر ۱۳

پیش تو زهرم بدست جهل و ضلالت در قدح دین بحکمت آب زلالم

مصحح محترم بمناسبت بیمورد بودن کلمه (دست) نوشته اند - شاید کلمه (بدست)

(بظرف) باشد تا با قدح مصراع دوم معادله کند - سپس نوشته اند - که دست

هر چند در فرهنگها ضبط نشده شاید بمعنی ظرف آمده باشد - توضیح آنکه

برای معادله قدح شعر چنین اولی است :

پیش تو زهرم بتشت جهل و ضلالت در قدح دین بحکمت اب زلالیم

صفحه ۲۲۱ سطر ۲

گر روا گشت بر او باش جهان زرق جهان تو چو او باش مرو بر اثر زرق و رواش

در تعلیقات این شعر را چنین دانسته اند :

گردوتا کرد بر او پشت چنان زرق جهان - نه چو او باش و مرو بر اثر زرق و ریاش

این تصحیح را بمناسبت شعر قبل که میگوید - بنگر در پدرخویش و بین پشت دوتاش - جایز دانسته اند و خواسته اند این شعر را بایکدیگر ربط دهند ربط شعر باماقبل گسیخته شده که میگوید :

که حکیمان جهات درختان خدای دگر این خلق همه خار و خاستد و قماش پس اگر شعر تصحیحی ایشان را قبول کنیم معنی بیت که با کلمه (که) ضله شروع میشود چه خواهد شد ؟ - چنین میشود - اکنون که جهان قد پدرت را خمیده کرد و او را پیر کرد تو ماتند او مباح - یعنی پیرم شو ؟ - در صورتیکه با تبدیل روا به (ریا) متن انسب است که میگوید - اگر زرق و زخرف دنیا را مخصوص و سزاوار او باش و دونان می بینی تو بر اثران زرق مرو و فریب تجمل را مخور (که) زیرا که حکما و دانایان درخت بارور و ثمره خلقند و ان او تاش خس و خاشاک جهات و در جای دیگر این قصیده گوید :

جز که زرق تن جاهل سببی نیست دگر که سمک نزد تکینند و رمک بر در تاش یعنی زرق و ظاهر دنیا جهات را فریفته است که خود را برای تحصیل آن بنده در گاه امین و حان کرده اند .

صفحه ۴۲۰ سطر ۲۳

دوتات شده است پشت یکتا کن - زان پس یکه - فزودی و همیکاهی در تعلیقات نوشته اند - مصراع دوم مناسب نیست شاید در اصل چنین عبارتی بوده در طاعت و زهد پشت دوتاهی - بنظر نگارنده متن با مختصراً اصلاحی مناسب است چنین : دوتات شد است پشت یکتا کن (یکتا گیند - زان پس که فزودی همیکاهی یعنی پشت یکتای تو دوتائی شده است و پس از آنکه بزرگ و افروخته میشدی اینک کاسته میشوی و رو بفنا میروی - جای دیگر میگوید :

خواهی که بمانی و هم نمایی خواهی که نکاهی و هم نکاهی

چندانکه فزودی بکاهی ایراک
 و نیز از کاهش و نیستی بیندیش
 بر سیرت و بر عادت گیاهی
 امروز که هستی و فزائی
 و کلمات - غمگن - اندوهگن - رنگن - ناصر را بسیار است

صفحه ۸۳ سطر ۱۴

چرا باز با چنگ و نایست نیز
 از تصحیح بازمانده - بطور استفسار و تعجب میگوید - چرا باز را چنگ نایست
 تیز - یعنی چرا باید چنگال باز تیز باشد و بطور دیگر از او در رحمت
 باشند - و نیز گوید :

چه کرد است این یگانه جانور
 و نیز - چه کرد است این گوسفند ضعیف
 که در چنگ جنسی چو خود مبتلاست
 که در کشتن او ثواب و جزاست

صفحه ۹۹ سطر ۱۹

راهشان یوز گرفتست و ندارند خیر
 در تعلیقات کلمه بطرا بیمورد دانسته مصراع را چنین پنداشته اند - زان چو
 اهو همه درپوی و تک جوی و جرنند - با تشهاد اینکه جوی و جرخوب قافیه
 ایست و ناصر در این قصیده از چنین قافیه نمیگذرد چه جای دیگر هم بکار برده
 البته متن انسب است و مقصود از بطر همان غرور و گردن فزائی آهوست که در چین
 دویدن و رفتن بخود میباید - نظامی این تمثیل را چنین ذکر کرده
 گوزن کوه اگر گردن فراز است
 کمند چاره را بازو دراز است

صفحه ۱۰۰ سطر ۱

مثلاست اینکه چو موشان همه بیکار بماتند
 گویا این مثل در زمان شاعر زبان زد بوده - مصحح محترم در تعلیقات نوشته اند
 ضیط فرهنگ انجمن آرا بجای دیوشان گیرد - دنه شان گیرد - میباشد و آنرا

بمورد دانسته اند - سپس نوشته اند - دنه گرفته بمعنی نشاط و خرام گرفته نیست
و بمعنی هوس کردن میدهد و همان است که امروز گوئیم فلان دنگش گرفته - یعنی
هوسش گرفته .

اولا - دیوشان گیرد متن اصح است و دیو گرفته بضبط فرهنگها یعنی
دیوانه شده و جن زده و دنه گرفته همان بمعنی خرامش و نشاط و امثال آن است
که برهان ضبط کرده - منوچهری گوید :

پادشاهها تا توانی روز امروزین مکن جز بگرد خم خرامش جز بگرد دزدانه
در اینجا که با خرامش قرینه شده همان معنی خرامش با نشاط چمیدن را
میدهد نه معنی هوس کردن را و این کلمه مشتق از دیدن است که بضبط فرهنگها
همان معنی خرامش و با نشاط رفتن میدهد و اما اینکه نوشته اند : همان است
که امروز گوئیم فلان دنگش گرفته - دنگ نیز بصریح لغت یعنی آیه و احمق
و گول - و شعرا آنرا باین معنی بسیار آورده اند - پس جماعه فلان دنگش گرفته
که اینکار را بکند - ممکن است همان معنی اصلی خود را که بضبط فرهنگهاست
بدهد و مراد از این باشد که دنگش گرفته - یعنی حماقت و بلاهت با و رو
آورده - پس همان دیوشان گیرد انسب است و دنگ بمعنی هوس و دنه بمعنی
هوس را وقتی میتوان قبول کرد که سندی از اشعار فصحا در دست باشد و حال
آنکه ناصر در هیچ جا استعمال نکرده .

صفحه ۶۵ سطر ۱۱

نه خار در خور رطب و نخست نه گل سزای آتش و کانون است
رطب و نخست را رطب جنت دانسته اند - توضیح آنکه شاعر این دوبیت را
تعلیل کرده و مقصودش خرما ی بهشت نیست بلکه خرما ی دنیا است میگوید : همان
طور که در دنیا خار را در خرما نمیریزند و گل را در آتش - خداوند هم در

اختر گناهکار را بهشت و نیکوکار را جهنم نمیرد ولی شعر باین صورت
 بمنظور اقرب است - نه خار درخور رطب نخلست - نه گل سزای انش کانون است
 زیرا خار درخور نخل هست ولی درخور رطب نیست .

صفحه ۲۷۰ سطر ۶

زیرا که تا بصبح شب دوشین بیدار داشت با دۀ نوشینم
 مصحح محترم باده نوشینم را به (انده ورخینم) تصحیح کرده و این چنانچه
 آقای تقی زاده هم در ذیل مقدمه متعرض شده اند صحیح نیست چه ناصر
 اهل باده نوشین نبوده لیکن در تبدیل آن بانده و رخین جای تأمل است
 زیرا ناصر در کتاب خویش هر جا کلمه رخین را بکار برده همان قزاقروت
 و دوغ پخته را قصد کرده که برهان هم فقط باین معنی ضبط کرده و معنی غم و اندوه
 را نخواسته است . مثلا :

ان کودکی چو انگین شد و آمد پیری ترش چو رخین

و نیز - سرخست قند سرخ چو رخین لیک شیرینش جدا کند از رخین

و نیز - بیکی صانع باید شکر و رخین - پس اگر معنی غم و اندوه میداد ناصر
 از این تشبیه نمیگذشت و در جنب یکدیگر بکار میبرد و حال آنکه در دیوان او
 همه جا بمعنی قزاقروت دانسته - پس با مراجعه بنسخه بدل (بر طبق عقیده
 آقای تقی زاده) که بادل دوشینم نوشته میتوان شعر را چنین دانست :

زیرا که تا بصبح شب دوشین پیکار (یا پندار) داشت بادل زوشینم

و زوش بضبط برهان نیرومند و باقوت و زودرنج و خشمگین باشد - مردانکه
 شب دوشین بادل نیرومند یا خشمگین من پیکار داشت (یا پندار داشت) و ذیل
 آن در شعر دیگر میگوید :

بل شب و روز بقولی پوشیده پسندی همی دهند بپور حینم

و نیز نسخه خطی کتابخانه ارمغان هم زوشین نوشته است .

راجع شعر - از بهر خدای سوی این دیوان یکی بنگر بچشم دلت ای سن
 که در تعلیقات (ای سن) را مخفف (ای سنی) یا (ای سنی - ای روشن) دانسته
 بود و نگارنده (ای تن) تصور مینمود - سخته کتابخانه ارمغان نیز با حدس ما
 موافق و شعر را چنین ضبط کرده است - نیکو بنگر بچشم دل ای تن

راجع باین شعر - من از استاد تو و بوزت بیزارم - که در شماره پیش توضیح
 آن را بعد موقوف کردیم و بواسطه مراعات ترتیب کتاب (که انهم عاقبت مجبور
 بترک شدیم) مختصر اشارتی آن رفت اینک توضیحاً نوشته میشود - این شعر
 را بدو وجه میتوان خواند و هر دو وجه را با این شعر مناسبتی هست - اول بطوری
 که در شماره قبل نوشتیم - من از استاد تو و بوزت بیزارم - و بوزت را بمعنی
 شرایکه در ماوراء النهر و محیط زندگانی ناصر خسرو صرف میشده و از حبوبات میساخته
 اند دانسیم و آنرا مکمل شعر بالاتر .

باده پخته حلال است بزرد تو که تو بر مذهب بو یوسف نعمانی

پنداشتیم - وجه دیگر آنکه ممکن است چنین خواند - من از استاد تو و بوزت تو بیزارم
 در این صورت کلمه (بوز) را معانی چند است که از ان جمله ته و ساقه درخت را
 دانسته اند - نظامی فرماید

زین بوز درخت چار بیجی میبرم عروق چار میخی

باین قیاس مخاطب را شاخ و برگ درخت کفر و استاد او را ته ان درخت
 میخواند - شعر فوق این شعر چنین است :

تا بگفتاری پر بار یکی نخالی چون بفعال آئی پر خار مغیلانی

و نیز صاحب برهان قاطع (بوز) را کنایه از مردم تیز فهم صاحب ادراک نوشته -
 در این حال آوردن ان کلمه در جنب (استاد) میتواند این کنایه را نیز برساند - یعنی
 از استاد تو و کسیکه نزد تو صاحب هوش است بیزارم .
 ناتمام